

وی سر برادر در عداد عباد و زهاد برآمدند اول طیفور و دوم سیم علی و طیفور که
 بکنیت اشتهار یافته است در جلالت قدر و علو منزلت بمراثب ازان دو برادر پیش بود
 همانا جد مجوس ایشان همانست که سر و شان نام داشته چه در بسیاری از کتب تاریخ و
 رجال با نرید را این سر و شان نوشته اند و او با جد بعد از اجداد المضبوطین المشارالهم است
 و با یکی از ایشان بعینه که بعد از نبل سعادت اسلام بغیر اسم داده و کف ماکان با نرید از
 اجلاء مشایخ طریقت است و اکابر طالبان حقیقت شیخ قطب الدین محمد بن علی اشکوریه
 در کتاب محبوب القلوب از شیخ عارف محمد بن علی بن علی نورنجشی لاهیجی شارح گلشن روان
 شیخ اجل محمود شبسری نقل نموده است که نوشته ماد را با نرید او را در عهد کودکی
 بمعلم پدر تا فرزندان محمد بیاموزد و او روزیکه بسوره لغمان رسیده بود و این آیه تلاوت
 می نمود که ان اشکر لی و لو الدیک بحسب اتفاق ترجمت این آیه تا موزگار سوال نمود
 همینکه جواب شنید و معنی آن فهم کرد اسپندان نموده بخانه بازگشت و مادر را گفت
 خدای سبحان خلف را بشکر خویشین و شکر والدین دعوت فرموده است و مرا توان از نیستی که
 دو خانه را که خدای کم و در دو سوی روی داشته باشم لاجرم امدم که توان خدا بخواهی تا
 مرا با تو و اگذار و با تو مرا با خدا و اگذار ای مادر گفت ای فرزند من خوش بر تو بخشیدم و ترا
 فقط با خدای باز گذارم پس آن فلا و زهامون سرگشتگی از علائق وطن دست برداشت
 و در بیضا طلب پای گذاشت و سی سال در اطراف مسافرت و سیاحت کرد و با مجاهد
 و ریاضت بسر برد و صحبت بکصد و سیزده کس از بزرگان در یافت و عاقبت بحضور پر
 نور امام همام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیهم مشرف گردید و آنچه میخوا
 و سالها در طلبان بود دراز استنان مقدس یافت این عبرت قطب الدین من کور است

در ذیل حکایت مسطور که فخرج ابو زبید عن الوطن و سافر ثلثین سنه و ارفاض و خدم ما نثرو
 ثلث عشر من المشایخ حتی فاز بمجد منه مولانا الامام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
 فوجد فی خدمته ما هو المقصود من ایجاد بنی نوع الانسان و نور الدین جعفر البدر خسته
 در کتاب احباب نیز باین معنی تصریح کرده بدین عبارت که ان السلطان طیفور المشهور باین
 بزید البسطامی فد صاحب کثیر من المشایخ ثم جاءه الخضرث الامام الصادق و صحبه من فیضنا
 منه و عرف کماله علی السلام فقال لولم اصل الی مولانا الصادق لمت کافر مع انهم بین الاولیاء
 کجبرئیل بن الملائکه و کان بدایته نهائیه السالکین هکذا شهد له الشیخ المرشد جنید البغدادی
 قدس سره و امام فخر الدین رازی نیز در کتاب رابعین باین معنی تصریح کرده باین لفظ که
 افضل المشایخ و اعلامهم درجه هو ابو بزید البسطامی و کان سقاء فی دار جعفر الصادق علیه السلام
 و سید عارف عالم عامل حیدر بن علی املی در کتاب جامع الانوار باین معنی مزید آورده است
 و گوید ان ابو بزید کار ثلثین الامام علی السلام و صاحب سره و علامه اعلی الله مقامه
 نیز در شرح تجرید میفرماید ان الفضل من المشایخ کانوا یفخرون بمجد منهم فابو بزید البسطامی
 یفخر بانه یسعی المثال دار جعفر الصادق علیه السلام علی ما خبر و غیرهم در مقام کلامی باین
 سبب اشکال ابراد فرموده اند خلاصه سخن آنکه دعوی استفاضه باین بیدار حضرت صادق
 صلوات الله علیه بلا واسطه استوار نیست و ادواک خدمت ان بزرگوار او را ممکن نه بموجب
 سه مقدمه متفق علیها یکی آنکه ابو زبید موافق آنچه از باب بیفرض ضبط کرده اند از هشتماد
 سال پیشتر عن نیافنه است بلا خلاف دیگر آنکه حضرت جعفر بن محمد سلام الله علیه ما در
 یکصد و چهل و هشت هجری در خلافت ابو جعفر منصور و رحلت فرمودند بالاجماع
 دیگر آنکه طیفور مذکور در دو بیت و شصت و یک یاد و بیست و سی و چهار در گذر شنه

پس علی القولین یکصد و سیزده سال یا هشتاد و شش سال مابین ایشان پنجین فاصله
خواهد بوی

و با تصریح عامامت عمر با بزید دعوی در آن فیض محض خلد اثران بزرگوار و معهود ^{هدیه} شد
شد شیخ نورالدین ابوالفضول محدث از کانیست که با بزید نکته الثقات یافته و بقول اول از
تاریخ فوت با بزید بر خورده میفرماید قد صح من حملنا الثاریخ ان وفات مولانا الصادق كانت
فبسنه ثمان واربعین ومائت و اثنان وفات السلطان لای بزید فبسنه احدى وستین ومائتا
ولم یختلف احد من العلماء فیهذه بن الثاریخین مع ان تفاوت مابینهما مائت و ثلاث و عشرين
ولم ینکر و ابضا عمر السلطان اکثر من الثمانین وهم امیر شریف الدین علی جرجانی در شرح
واقعت با بزید فیفسر تلخیص نموده میگوید و اما ابو بزید فلم یدرک جعفر اسیلام الله علیه بل
هو مشاخر و اکثر یستفیض من روحانته علی السلام و لذلك اشهر انسابه و
دیگری در مقام توجیه و اصلاح بطور دیگر ماوراء حمل سید شریف الدین علی اشارت
کرده گوید فاحتمل ان ینکون ملازمه فی الخدمه لباب مولانا الامام علی بن موسی بر جعفر
الرضا فیهی فی ذلك بعض الشایخ و دیگری احتمال دیگر داده است با تعبیرات که و یحتمل
ان ینکون لفظ جعفر الصادق الموجود فی کلمات الطائفة اشباهها منهم بلفظ ابي جعفر
المواد علی السلام الی غیره عبارته عن مولانا محمد بن علی بن موسی بر جعفر الصادق علیهم
صلوات الله و دفع این اشکال و دفع این اعضال بر وجهی معتبر است که بعد از ابو بزید
بطایمی تمسک شود و تاریخ فوت مخصوص بر دو عبارت امثال صاحب و فیات بابی بزید
بطایمی صغیر اسناد کرده و شرف نادراک خدمت امام ابو عبد الله صلوات الله علیه
بابی بزید بطایمی کبیر و این فیفسر بعد از ابو بزید بطایمی که ملاک دفع این اعتراض است

در دو کتاب معتبر بمناسبت نظر سپید یکی معجم البلدان شهاب الدین ابوالذریر باقوت
 حوی و دیگر نجات لاکس نورالدین مولانا عبدالرحمن جامی و ظاهر السنه که اصغرها
 از احفاد اکبرها بوده باشد باقوت حوی که میزند و ثافت قول و اتفاق کلام مسلم است
 در ترجمه بسطام میگوید و هی مدینه کبیره و ژایت مبرانی بنزد طبفور بن علی بن مروان
 الراهد البسطامی فی وسط تلك المدینه الی جانب سوفا المعروف و خرج منها ابضا
 ابو نزید طبفور بن ادم بن علی بن علی الراهد البسطامی الا صغر و عبدالرحمن جامی
 گوید ابو نزید ملقب ببطفور در بلاد بسطام دو کس است یکی ابو نزید طبفور بن علی
 البسطامی الا کبر و دیگر ابو نزید طبفور بن ادم بن علی البسطامی الا صغر پس چون با نزید
 اصغر با حضرت جعفر علی السلام هم عصر نبوده و در دو سی و شصت و یک علی روایت
 و یاد و سی و چهار علی اخروی در گذشتند و ابوالفخوخ محدث و سید شریف المصنف
 بموجب اشراک نام و نسب و نسبت و با از عدم علم بقدر موضوع این تاریخ فوت را در
 با نزید کبر که ستاد و گاه مفذ سر صادی بوده است هم کرده اند و در و رطه اشباه
 واقع شده اند بعضی از اهل خبر در دنباله رسیدن با نزید اکبر بحضور حضرت امام جعفر
 صلوات الله علیه تفصیلی در باب این جناب بمراجعتی بنزد بسطام و فرستادن فرزندان
 بزرگوارش محمد بن جعفر با وی نقل کرده اند و میگویند محمد بن جعفر پیش از ابو نزید بسطام
 وفات یافت و سلطان همواره ثریب و راز باوت میگرد و حین احضار و وصیت نمود که
 مراد پس پشت مضجع مطهر محمد مدفون سازید و میگویند محمد مذکور صاحب همین
 بقعه است که در قبلة ثریب سلطان افتاده و گنبدی مخروطی ملون بکاشی از روی سدر
 بالای منار او افراخته اند و در این روایت اگر ثقیب بن اسم محمد بن جعفر علی السلام نشده بود

سنگ و کلوخ است مناسب تمام دارند از شطحات با نیز بد است که فرموده است که سنگ چلد
 کما انسخت الحجارة من جلد افاغاناها و هم از مفا لات کرم پداوست که گفته او نظر علی جبل
 اعطی من الکرامات فی رفع الموالا فلا تغزوا به حتی تنظروا کیف یجد الله عند الامر والفرح حفظ
 الهدی والایاب الشریعة از او پرسیدند بانی شیعه و جد همدان المعرفه فرمود بطرح جامع
 و مد عا و هم گفته علمت الجاهل مثل شریع فاجد شیا اشد علی من العا و مناقبه
 نیز از این عتیقه بسطام بنای مسجد جامع این بلد و گنبد است که از کاشانه می نامند اما
 مسجد صحن آن مربع و پانزده ذرع در پانزده ذرع است و صفر شبیه چهل ستون دارد
 یکی تابانی و دیگری زمستانی که هر یک دارای ده ستون و پایه مربع از یک و اجرا است
 سفن این دو صفر نیز از یک و اجرا شده یکی در طرف شرقی مسجد و یکی در سمت شمالی
 است و در طرف جنوبی و مغربی هر یک پنج صفر کوچک دارد که هر یک دارای ستون و یک
 پایه است صفر وسط طرف جنوبی محرابی دارد بوضع که بر پهای قدم منبت و بعضی
 خطوط ثلث در آن نوشته شد و چون در عهد خاقان مغفور فتحی است طاب ثرا
 در حکومت شاهزاده الوپردی میرزا این مسجد را تعمیر کرده اند اسم خاقان خلد اشپان نیز
 در بالای محراب فرود کتیب شده و کتیبه قدم نیز بر فراز خود میباشد و عبارت کتیبه ابتدا
 سوره مبارکه جمعه و بعد از آن فقرة مسطور در ذیل است بعینها
 امر هذا العا الشریفه الله هو من اولی الامر البغعه المینفلا بانی الوافین هذا الله
 قبل من هذا الفیر الله العنا بونیر محمد مسعود البانیرک غفر له و اولاد و المؤمنین
 و المؤمنات و المؤمنات و المؤمنات

اما گنبد مشهور و بکاشانه بنایست مناره مانند که از سطح زمین از داخل ده ترک ساخته

میشود بعد از آن در همین طرف علی آباد ظهیر الدوله است و زیر آن دو خط راه حسین آباد
ملکی میرزا مهدی نودی که قلعه خرابه مدوری در پهلوی آنست از اینجا گذر کنند و
دست راست تقی آباد جانمحمد خان سرنبد و در محاذی آن علی آباد جانمحمد خان وزیر
علی آباد فرزند مال و محاذی آن که دست راست و قدوی دو راه باشد هج حلیا
وهج سفلی است و زیر تمد مال قلعه حاجی عبداللّه بجهد هزار جریبی است بعد در
دست راست در پهلوی خط راه قلعه سرخانست پس از آن در بسیار و در خط راه
در دامنه کوه شمالی فرشته میغانست و کوه دره میغان که در طرف شمال راه است از
طرف بکوه شاهوار وصل است و از سمت دیگر بکوه ابر متصل میشود و اینجبال فاصل
خاک بسطام و اسیر آباد میباشد و از آن گذر کنند و سمت چپین فرای زرگر و نصیر آباد و
چاطاف و پرو و سپید آباد و قلعه میرزا محمد علی و قاسم آباد علیا و سفلی میباشد که هر یک
جزئی بادی دارد و محاذی اینفراد رحله که او اخر دامنه کوه شمالی میباشد قلعه محمد آقا
و کرمین و قلعه سفید و قلعه نو و خرفان و ابر میباشد که بجو عاصد و پنجاه خانوار سکنه
و باغستان زیاد دارد و خرفانرا اهالی اینجا برخلاف عراق بسکون واء تلفظ میکنند اب
خرفان و فرای متصله بان از فئاتست مقبره شیخ ابوالحسن خرفانی قدس سره که از مشایخ
کبار و معارف عراقی حقایق آثار است در حوالی بادی خرفان و بروی تپه ایست لیکن
ظاهر است که سابقا اینمقبیره در مرکز آبادی بوده و اینقسمت بادی نابود گردیده است
اینقباز زینت و فرش و چراغ و محجر و صندوق و غیره که بر سرفور بزرگان معول است
بکلی عاقل میباشد بلکه صورت فبرنیز خواب و فریب بانطاس شده در عهد شهریار
میر و ماضی محمد شاه غازی طالب تره (پدو تاجدار اعلی حضرت شاهنشاهی) فبر نباشد

والم از بی نوحی اهالی در شرف نهادام است در طرف مغرب متصل بمقبره مسجد است
مربع بسیار مرتفع منتهی بکنبدی که شکل مخروطی بی شبهات نیست و ظاهر گنبد را
کاشی کاری نموده اند در داخله گنبد در دوره کتیبه است که بری شده بخط نسخ مزج
ثلث که اسم سلطان عصر و بانی و ساهی و منوی و غیره در آن بچین شده و عین عبارت
که چند کلمه آن محوشه است اینست

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ اتَّقَىٰ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۱۰۹﴾
الْبَيْتُ الْأَعْظَمُ وَالْمَسْجِدُ الْأَمْرِيُّ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ
الْأَمِيرُ الْعَلِيُّ الْخَلِيفَةُ الْخَيْرُ وَالْمَسْجِدُ الْأَمْرِيُّ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ
فَطِبَّ الشَّكْرُ بِالْحَسَنِ وَالْحَسَنُ بِالْحَسَنِ وَالْمَسْجِدُ الْأَمْرِيُّ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ
لِوَيْلِدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ وَالْمَسْجِدُ الْأَمْرِيُّ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ
لِوَيْلِدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ وَالْمَسْجِدُ الْأَمْرِيُّ وَالْمَسْجِدُ الْأَنْبِيَاءُ

از این عبارت استنباط میشود که در آن زمان عربیت در اینجا خالی از نقصان بوده است
محرابی در این مسجد است که بافضای بنا از جنوب حقیقی به سمت همین منحرف میباشد
و در ضلعی قبله را بواسطه صورت محراب بسیار کوچکی معین کرده اند و در محراب اول را
که بری کرده و این عبارت ترا کتیبه نموده اند (وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبَيْتُ بِنَاحِيَةِ رَبِّهِ) (۱)
و از این عبارت نیز اهل خبرت دانند که در آن زمان تشیع در این نواحی رواج نداشته است
در محراب در حاشیه در و مقبره کتیبه است که عبارات آن بفارسی میباشد ولی بکفتره
بکلی محوشه و خوانده نمیشود بعضی از قفزه دیگر از اینست (علی شیع گفت فدر شهر و
قبله پنج است که قبله مؤمنانست و بیت المعود قبله فرشتگانست

وعرش قبله دعا گو بانش و خوفیه جو از نردان و دوستان) و شرح حال شیخ ابوالحسن
خرقانی قدس سره از فرزند بل است

ترجمه احوال شیخ ابوالحسن خرقانی

شرح اخبار و ترجمه
احوال شیخ ابوالحسن خرقانی
قدس سره بجمع و توفیق
و تدبیر و توفیق جناب
صدا لافاضل و حجة
الامان الشیخ علی التهرانی
بالمهدی العبد المذنب
آباد خصه الله بجلال
النعیم و عظام الایاد

شیخ ابوالحسن خرقانی نامش علی است پسر جعفر از مشاهیر اهل سلوک و معارف عرفاء
بشمار میاید کتب ارباب طبقات و مؤلفات اصحاب معجزات لاسیما فی کتب موضوع
انها ترجمه احوال و شرح ماجرات و اخبار صوفیه است از نواد و حکایات و شواهد کتب
این شیخ مشهور می باشد و ولادت وی در سیصد و چهل و هشت هجری روی داده
بزرگان این سلسله می گویند سلطان ابو یزید بسطامی پیش از آنکه شیخ ابوالحسن در وجود
ابد از وی خبر داده بود و بکرات از بسطام بفرستد خرقان و فرستد در محلی مخصوص می آید
و اسنشقان هوا می کرد طفقور بان از او ستر این کار پرسیدند فرمود در این مقام بوی
خدا است تمام همی کنم دیری بر نیاید که در اینجا صاحب دولتی بزاید و در مقام
بجزد و سلوک طریقت و مراتب تصوف و طلب حقیقت بر پیش پای گذارد که دست
که اینچنان رسد از این روایت و ملاحظه تاریخ ولادت شیخ و زمان رحلت سلطان محقق شود
که دعوی استفاضه شیخ ابوالحسن از انوار ذات کبر البرکات بازید در حال ثعلف وجود
مبارک وی بکالبد عصری استوار نیست که هشاد و اند سال فاصله مابین تاریخین است
پس باید سخن مدعی این معنی را بنصره فوجی و تصحیح نمود استفاضه و انساب شیخ را
در تصوف بمعنی دیگری خارج از مصطلح قوم وارد ساختند که ابوالحسن از روحانیت
بازید کسب فیض و اخذ تصوف نمود و اینچنان است و اینچنان است و اینچنان است و اینچنان است
چه مولی نور الدین عبدالرحمن جامی و مولی جلال الدین محمد روی هر دو بدین معنی تصریح

کرده اند ملاحظه فرمائید که در وفات ایشان مرخصات القدس میگوید و انساب شیخ ابوالحسن در
نصوف بسطام العارفین شیخ ابو نرید بسطامی است و تربیت ایشان در سلوک از روحانیت
شیخ ابو نرید شد و ولادت شیخ ابوالحسن همدانی بعد از وفات با نرید روی داده و ملائمه
رومی در یکی از دفاتر مشهوره خود میگوید

بوالحسن بعد از وفات با نرید	از پس از سالها آمدید
گاه و بیکه نیز رفتی بیفتور	بر سر گوشه نشینی بی حضور
نامشال شیخ پیش آمدی	تا که بگفتی شکالش حل شدی

هم ملائمه رومی بفرموده اخبار با نرید از وجود ابوالحسن خرفانی با سمر و روم که اشارت
شد در مشنوی اشارت کرده است میگوید

هم در اینجا ناله مشنا و کرد	بوی از یاد استنشا و کرد
گفت زینو بوی مبرسد	کاندرین ده شهر یار مبرسد
بعد چند سال مبراید شه	میزند بر آسمانها خرکھی
رویش از گلزار حق کلکون بود	از من او اندر مقام افزون بود
چیت نامش گفت نامش ابوالحسن	حلبش را گفت ابرو و ذفن
فدا و درنگ او و شکل او	بک بیک را گفت از گسو و مو

گویند پدر شیخ ابوالحسن دهفانی بود و از وجه فلاحیت تحصیل معاش میکرد و شیخ
خود بعد از ادراک سن و شد بر حسب اراده از پدربزرگ تحصیل علم برآمد و علوم شرعی
از حدیث و تفسیر و فقه و غیره آنکس بیاموخت نگاه شوق بیکل نفس و نبل مراتب
حالی در ضمیرش پدید آمد تا در ده سال نماز خفتن جماعت در خرفان گذاردی

و پیاده بلبطام آمده بر سر منار لامع الا نوار ابو بزید بنیون کرده و ناد میدن صبح بعبادت
 و دعای مشغولی فرمودی و همی از خدا بعالی درخواستی که از مقام منبع و منزلت رفیعی که
 ابو بزید دار و وزی داشته او را محروم نفرماید بدهنکه وقت نماز با مداد در آمدی بسند
 اهنگ قرین خرفان کرده برای نماز جماعت جمع اینجا حاضر گردیدی تا آنکه در یکی از لحظات
 سر شریب با بزید بحال دعا کردن بانگی از غیب شنید که یا ابوالحسن وقت آمد که بنشین
 و معاشرت پردازی تا خلق از انقباس فد سینه تو بهر مند شوند شرح مکالمه ابوالحسن و
 با بزید بسطی دارد و اکابر رجال ایمن صورتها را بفرموده تا آلف خوشتر ضبط کرده اند الغرض
 شیخ ابوالحسن در خرفان بخانه نشسته طالبان طریقت و صوفیه وقت از هر جا بگرد
 او مجتمع شدند و چنانکه شیخ ابوالعباس قضاب گفته بود که این بازار که ما با خرفان یافتند
 رحلت و زیارت معتقدان اهل عرفان بیست خرفان شد آورده اند که سلطانه خود غزوی
 بعد از مراجعت از حوب خوار و شاه و ضبط انما لک دراک فیض دیدار شیخ ابوالحسن را
 فرمان داد تا روی خیمای بیست بطام کنند چون در حوالی قرین خرفان سر پرده محو به
 برافراختند سلطان یکی از خواص را بخدمت شیخ فرستاد که او را بملاقات پادشاه دعوت
 و اگر عندا جوید اینکرمه بخواند که *الطیعو الله و الطیعو الرسول و اول الامر* فرستاده
 چون پیغام برسانند و امتناع ابوالحسن استماع کرد ایست بخواند شیخ فرمود با پادشاه
 بگوی که *مادر الطیعو الله* اینچنان غریبیم که از *الطیعو الرسول* در تشویر و عرفیم تا با اول الامر
 چه رسد انمرد بازگشت و شنیده بازگفت سلطان از وقتی در دل پدید آمد و زیارت
 شیخ رفت گویند امغان شیخ را چنین مقرر داشت که ای ابوالعباس سلطنت بپوشد و ده
 کنیزک را بکسوت غلامان ملایس دارند و بر اینصفت بدر خانقاه رفت و خود را در

جرك اسلحه داران در آورده بود شیخ ابوالحسن بائشان عنایتی نیاورد پس سلطان محمود
 پیش رفت و گفت ایها الشیخ چرا شرط ادب نکند ای بابا اینهم دامی است نرو پیر را
 گفت بلی دام است ما مرغ آن نونخواهی بود انگاه دست محمود را از میان غلامان
 گرفته بکشید گفت آنرا که بر خلق تقدم بخشد اند نون سلطان یغیج کرد و در اثنا
 صحبت گفت از نصاب چیزی با من بفرمای گفت تا محرم آنرا که با خود آورده بگو بیرون
 روند تا سخن محرمانه گفته شود و بکنزکان که در لباس دیگر اسپنداده بودند اشارت
 کرد تعجب سلطان از این معنی بیفزود و در حق شیخ ابوالحسن بصدق معتقد شد و
 جامه از لباسهای پیکر شیخ بگرفت شیخ الرئیس ابوعلی بر سپینا از معاصرین شیخ ابوالحسن
 آورده اند که چون مراتب علم و عرفان و مقامات بجز در ابفان شیخ ابوالحسن استماع کرد
 بجز فان آمد و ابوالحسن زین بدخوی و بد رفتار داشت ابوعلی بد سرای وی رفت و
 در بکوفت و از حال شیخ جو باشد ز گفت ای بنده خدا ان زندی فوسالوس را چه میکنی
 و چند ان ناسر الشیخ گفت ابوعلی دانست که حضرت شیخ در خانه نیست پس بصره رفت
 دید که شیخ پشت از هنرم بردوش شیری شزه بر نهاده است و لبان دراز گوش مبردا
 همینکه چشمش با ابوعلی افتاد گفت باوان کرد درنده را میکشم که شبر غرند بازم میکشد
 پس شیخ الرئیس چندگاه در خرفان بود و در آمدت در میان ایشان مباحثات شکنه
 و مطارحات رفت

و هم ابو سعید بن ابوالخیر که از معاصرین ابوالحسن بود بزیارت وی بجز فان آمد ما بین
 اند و عارف مکاشف ماجرباٹ رفت علی الجملہ در باب این سلسله در حق شیخ ابوالحسن
 حکایات بدیع نوشتند و کرامات غریب و خوار و عجیب بر او نموده اند

وی در شب سه شنبه ایله عاشورا سال چهار صد و بیست و پنج از این برای سپنج در گذ
 و در خارج فرزند خرقان که هم مولدا و بود مد فون گشته کلمات او در میان صوفی و کتب
 ایشان معروف و ثبت است از جمله می گفته است اگر کسی سرودی گوید و بان حق را جوید
 بهر از آنکه قرآن خواند و حق را جوید

و دیگر فرموده است وارث رسول صلعم آن کسی بود که بفعل پیغمبر اقتدا کند نه آنکه روئے
 کاغذ سبها سازد از او پرسیدند که اگر رسد ناد و رفتاد و حق و بقا بحق سخن گوید گفت
 انکسرا که سبک ناور موی از آسمان در او بخت باشند و بادی بیاید که در خنهای بپفکند و
 کوهها از بیخ بر کند و همه در پاها انباشند کند و او را از جای بخت باند و قتی در خانقاه و
 از کرامت سخن مرفت و هر کس چیزی میگفت او خود فرمود کرامت چیزی بخود من خلوا
 نیت نگاه فرمود و برادر بودند و مادر پیری داشتند یکی همه را عبادت کردی و
 دیگری خدمت مادر سالها برایشان بهین منوال میگذاشت شبی برادر عابد را در
 سجود خواب بر بود در واقع دید که او را ندا کردند و فرمودند برادر تو را امر میدهم و ترا
 نیرا و بخت میدهم عابد عرض کرد من در تمام عمر پرستش اشتغال داشتم و برادرم از
 اینجه در اسایش بوده چو نیت که من با و بخت میدم میثوم جواب رسید که توان کردی که
 ما از ان بپنازیم و برادرش انکه مادرش بدان محتاج است بعضی اشعار نیز در تذکرات

و معجرات شیخ ابوالحسن اسناد کرده اند از جمله ایند و رباعی است

اندوست که دیدنش بسیار با بد چشم بی دیدنش از گریه ناسا با بد چشم
 ما از برای دیدنش با بد چشم گریه و نیت نبیند بچکارا با بد چشم

سراجی پیر

اسرار اول زانر نو دانی و نر مرگ و پیچرف معمانه نو خوانی و نر مرگ
هست از پس پرده گفتگوی من نو گزیده بر افند نر نومان و نر مرگ

از محاذی خرفان گذشته بعد از طی سه فرسخ و نیم بلکه چهار فرسخ بکلاثرنج میسرند
راه هم جار و مشرف و در پستی و بلند بها میباشند و دیگر آبادی در دو طرف راه
نیست ربع فرسخ بکلاثرنج مانده دو چشمه کوچک است کلاثرنج بلوک بسطام نامیده
میشود و دو آب دارد یکی از فئات که مخصوص خود کلاثرنج است آب دیگر از کوهستان
مشترک فیما بین کلاثرنجی و خچی که یک قسمت از کلاثرنجی و دو قسمت از خچی است
یک فئات دیگر هم هست که خاص فرترنجی میباشد نیز از طرف مشرف جلگه فئات
دیگر جار است با چند چشمه در اطراف خچی که آب آنها از خچی بمرج می رود و مرج را اهلیکا
این صفحات مغزلفظ مینمایند فرترنجی و فرترنجی هر دو با غستان زیاد دارند
و مانند با غستان هر یک نیم فرسخ است و عرض آن از پانصد الی هفتصد قدم میباشد
از دهنه شمالی جلگه خچی رو بجنوب مسیل است که دو شعبه میشود یک شعبه بکلاثرنج
و یک شعبه بخرنج می رود از دم دهنه مذکور تا اول باغات دو فرسخ دیگر سخت با غستان
کلاثرنجی دو قسمت است یک قسمت در زمین سطح و یک قسمت در کنار مسیل که
سراشیب است و بجهت وضع است باغات خچی دو قسمت مسیل دو فرسخ در زیر تپین
مغز و جیلان یک شده و بعد نابود میگردد و مانند اینند و مسیل نا جانی که معدوم
میشود بخرنج و نیم است مرج و جیلان در عرض یکدیگر و در طرف بسیار مسیل
واقع است مرج که نافرترنج کلاثرنجی بخرنج مسافت دارد دارای صد و پنجاه خانوار
سکن است با یک باب حمام و مسجد و نیکتر خوبی جیلان که در دو فرسخی مرج واقع شده

سپید خانوار سکنه و حمام و مسجدی دارد و این پنج و جبلان و فرای سابقا ذکر
از طرف جنوب شرقی محاذی می باشد طرف بمبر میل فرای محاذ باد وجود
و کلاتر اسد می باشد جمعیت محاذ باد صد خانوار وجود آن سبب صد خانوار و
کلاتر اسد سی خانوار و این سه فرقه محاذی و میا واقع شده است اما فرقه کلاترخیج
و فرقه خج که هر دو از منعلقات بسطام است و فاصله ما بین دو دهکده چهار هزار
ذرع می باشد خج در سمت شرقی جلگه و کلاترخیج در سمت غربی و در منتهای
جلگه واقع است بر روی نل مسند پری و دارای پانصد خانوار آبادی می باشد
ابتدا کلاترخیج قلعه بوده و آبادی در داخل آن اما حالا دور قلعه در خارج نیز خانه
ساخته اند تا پائین نل حمام و مسجد جدید البنائی دارد که بیست سال قبل خراب
شد خانه های کلاترخیج راجع و بر روی هم بنا کرده اند که حالت مدافع داشته
باشد اما خج قلعه ندارد فقط دارای چند تکه برج است و خانه های آن نیز مطابق
و بر روی هم است و این بیونان و رویشمال جلگه می باشد تا پائین یعنی در یک طرف
از نلی واقع است خج صد و پنجاه خانوار سکنه و او را بند و آبادی یکی و در یک موضع بود
بعد بواسطه حوادث سماوی با بعضی انفلابات دیگر با زلزله خراب شده و سکنه در
موضع اخیار کرده اند یک موضع کلاترخیج نام یافت بجهت قلعه که در آنجا ساخته شده
و دیگری خج که قلعه ندارد و آثار و خرابه های او پشت بادی حالته خج دیده میشود
که میخراطلال منطس چیزی از آن باقی نیست و اهالی آنرا منبر مینامند علام بازار و
مبانی حصار و بروج و سایر اینها نمودار است پاره اجر زیاد و ظرف کاشی شکسته
سپار در پنجل یافت میشود در طرف مشرق این نل قبرستان کهنه با منور باله بنظر

میرسد و این قبرستان با کج و سَنک و برسم مسلماً زلزله شده از فراز تفرزات
 حالاً نیز در اینجا زلزله میشود در زلزله محل آبادی یعنی در کرنل بعضی سوراخهاست
 که برخی از آنها بطول ده ذرع و بیشتر است اهالی کوپن این سوراخها راه آب بوده که
 آب جلگه را میگردانید و با بادی میاورده اند و الان روی نل نیز بعضی سوراخهاست
 که معلوم میشود آن سوراخها بجزوه های کرنل راه داشته و آب و از اینجاها بالا کشیده اند
 بالجمله کلبه معاش اهالی خج و کلا نیج از حاصل باغات و کوسفنداری زمال
 کرب است که بعضی معکری میباشند ملا و عالم کلا نیج امام محمد فریب استرآباد
 الاصل است که در نجف شرف تحصیل کرده و مجاز است خج هم بکنفر ملا دارد و مو
 بملا آقا بابا که مرجع امور شرعی است ارتفاع کلا نیج از طهران یکصد ذرع است
 از کلا نیج که حرکت نمایند غالباً منزل چمن خوش بیلاواست از جلگه که کلا نیج
 در آن واقع است قدوی که بطرف چمن خوش بیلاوا میروند و کوه طرفین راه کم کم
 بیکدیگر نزدیک شده دهند شکل میباید و آب کلا نیج و خج از ایندهند بهترین
 فرورفتن میبود محاذی همین دهند کار رودخانه چندین چشمه دیده میشود
 قبل از آنکه داخل دهند شوند در طرف مغرب نلی میباشند که در انتهای آن
 آثار قلعه خرابه بنظر میآید و نار بر قلعه مربعی بان وصل است این قلعه موسوم بقلعه
 دبی میباشند آثار بروج و بیوانات و این در آن موجود است از محاذی این قلعه
 داخل تنگه شده تقریباً پنجاه قدم گذشتن این تنگه بواسطه کوه مشهور و پهل و خرد و
 تنگه باد و دره میشود تنگه دست چپ معروف بدهند سپاه و تنگه دست راست
 مشهور بدهند باغ میباشند خط راه در دره افتاد بافتن و جبال طرفین اشجار

اورس و زرشک بعضی جاہای درہ و سبع و کاهی ننگ نامنی بھی میشود بگردنہ زرد
فروش کہ ازان سراز پر شد و اردچن خوش بیلان میشوند و این سراز پری قدرے
سخت است گردنہ زرد الو فروش کہ حد فاصل بطام و اسرا باد است در جانب
جنوب چمن خوش بیلان و کوہ سمت مغرب ان موسوم بچل پنج و کوہ طرف مشرق
پارملاق و کوہ جہنہ شمال فلجنگل خوش بیلان و جبال منورہ کلبہ جنگل اورس
دارد آب چمن خوش بیلان از چند چشمہ است کہ بیکدیگر وصل شدہ رود خانہ
کوچکی تشکیل دادہ از تنگہ فرغن درہ کہ میان مشرق و شمال واقع شدہ بہ سمت ہنل ابا
میرود اما چون آب کم است بتیل اباد نمیرسد دورہ جلکہ خوش بیلان تقریباً یک
فرسخ و از مشرق بہ مغرب سمت است در چمن خوش بیلان غالب مہر موجود است در
زمستان در خوش بیلان برف زیاد مباد از کلانہ خچ بخوش بیلان چہار ساعت
و ربع راہ میباشد ارتفاع خوش بیلان از ظہران چہار صد ذرع است گاہی فوافل
در خوش بیلان توقف ننمودہ تقریباً بیلاد مہر و ند چہ راہ زیادہ از دو فرسخ نیست
و تقریباً از جنوب بہ شمال باید رفت در یک فرسخی بیلاد فریب است موسوم بہ کلانہ
عنبر کہ اما مزادہ در ان مد فونت بیلاد از خاک فندرسک اسرا باد و داراے
پنجاہ خانوار سکنہ بومی و بیست خانوار غریب است ایشان از بکر شہ فئات و چشمہ ساویہ
کہ از کہ طرف شرقی جاری میشود و رود خانہ تشکیل میدہد کہ بہت سنگ آب
دارد و فاضل ابان بکر کان و اوقلعہ مہر و در زراعت عمدتاً بیلاد برنج و قلی کندم
دارد اہالی بیلاد ہم بزرگے حرف مینند و ہم بفارسی و سہر طاہر مہباشند
دور مہیش لے و فراولے و قلیچ لے و چند خانوار سادات ہم از نون و طیس با پنجا

امده اند خام و مسجد خوبی در نیلاباد هست و انبارهای شنوک اینطرف به حفترهای چا
مانند است باغستان نیلاباد نوٹ قلبا بجهت ابریشم دارد و بید و نیریزی قلبی هم
در این باغستان هست کوههای جنوبی نیلاباد موسوم بچل پنج و شمالی معروف
به قلعہ مہیاشد و در بالای قلعہ آثار قلعہ است از اجرو سنک کوه طرف مشرق
مشهور بکوه نیلاباد و مغربے مشهور بچل پورٹ است که بطرف گرکان امتداد یافته
(چل یعنی پیا بانٹ) در چل پورٹ مارهای قوی هست که اهل بلد انرا لوس مگویند
اینما رها و فرنگیها کور مینامند و سمٹی ندارد و همان سفره مار معروفست که شکم
خود را با خنپار باز میکند و هوام داخل ان میشوند بعد می پندد در جنگل بالائے
کوه چل پورٹ سرال و گراز هست و اشجار اینجنگل غالب بلوط میباشد طرف مشرق
نیلاباد محاذ پست بامپامی و از سمت مغربے و شمالی ان بکا پوش میروند در سمت
جنوب شرقی نیلاباد از گردنه گذشتن چرن رودانه است که از اطراف کوه انرا احاطه کرده
و وسعت ان از چمن خوش بیلاف زیاد تر است و بعضی اراضی اطراف ^{انرا} هالی نیلاباد ذرا
میکنند جلگه که نیلاباد در انهای جنوبی ان واقع شده از شمال بجنوب امتداد یافته
و تقریباً ربع فرسخ طول و دو هزار ذرع عرض دارد تنگه طرف شمال نیلاباد موسوم
به چوناش است و تنگه که اب نیلاباد از ان بیار سپان میروند خوما لونا نام دارد کوههای
مابین خوش بیلاف و نیلاباد مسنور در جنگل است نیلاباد چهار صد ذرع از
طهر از پست تراست

از نیلاباد فوافل غالباً یکا شپدار پاکستان از اعمال نزدیکین میروند و ایندا که حرکت
مینمایند بعد از قلب مسافتی بدین تنگه موسوم به چوناش داخل میشوند قلعہ

بالای کوه تنگ چوناش واقع در شمال نیلاباد است حالاً خراب و از آثار آن چنین معلوم
 میشود که مدور بوده است و با سنگ و اجر بنا شده و معبر و محارست مپ کرده
 یکی معبر نیلاباد و دیگری معبر ترا که از آن بسیار سپان فاینجی می رود و بالتشبهه این معبر
 از مبر اولی و سیمین است این قلعه موسوم به قلعہ بوده و از فراق تقریباً هالی
 ثلثه دیگر موسوم بچو یا قلعہ در حدود فلعہ مشاهده میشود است طرفین
 تنگ چوناش کوههای سخت مرتفع است و بیست قدم که از بن تنگ راه می رود و
 از طرف شمال منحرف شده بکلی رو به مشرق می رود و بعد از یک پدان مسافت دره
 طوری تنگ شده که عرض آن بسه ذرع و چهار ذرع می رسد و تقریباً دو میدان
 اسب همیشه در تنگ است پس از آن شش هفت ذرع وسعت بهم می رسد و فدی
 از اینجا گذشت چند چشمه می رسند که آنها را هفت چنار می گویند و رودخانه
 از اینچشمه ها تشکیل می یابد که از آن نیز رودخانه هفت چنار می نامند بعد از یک
 فرسخ آن دره و راه منتهی میشود بگردنه کوچکی که چشمه اول از چشمه های هفت
 چنار در زیر پای گردنه واقع است سر این گردنه سطح وسیعی است که تقریباً دو میدان
 اسب طولاً عرضاً مسافت دارد پس از آن بگردنه دیگر می رسند که صعود بان خالی
 از صعوبت نیست این گردنه را کتل بنی می نامند از سر این گردنه فراق شب چال و
 و آمون و حسن آباد که جزو فندرسک است در آباد است دیده میشود و بعد کاشید
 بنظر می آید و آن فراق است در طرف شمال در روی کوهی واقع و در کنار راه و رودخانه
 فاصله فیما بین این فراق و خط راه است بعضی بالغ و بسیارین از طرف رودخانه در حواله
 آبادی میباشد کاشیدار سبصد خانوار آبادی دارد و ملکی میرزا علی نقی خان

سرنپ فندرسکی است اب رودخانه کاشیدار از چشمه های اطراف دهنه
 مشرقی و از مشرق بمغرب جار بست و بطرف استر آباد می رود و در تابستان آب آن
 بسیار کم می شود اما آب مخصوص کاشیدار سه چشمه است و اینچشمه ها در زبرنل
 مشرقی که خط راه از طرفین همین است میباشد و در تابستان تقریباً دو
 سنک آب دارد و در طرف کوه شمالی فرقی سطحی است که از اجیان مخصوص زبرنل
 اهالی است از کاشیدار که میخواهند بفرقی کاشیدار روند همینکه از دهکده خارج
 شدند فبرستان در کنار راه است و بفعه در این فبرستان بنا کرده اند کوپند
 امامزاده موسوم بحجره و مکنی بابوالفاسم بن موسی در آن مدفونست در زیارت
 نامه امامزاده ابوالفاسم حنزه بن موسی بن جعفر خطاب شده در هر حال این بفعه
 عبارتست از يك اطاق و ابوابی در جلوان و فبر و اطاقست عبارت مطور در

ذیل در طرف بالای ابوان رسم شده است

بنای تعمیر این کعبه کردون اساس عدیم الفیاس و این کعبه اس خورشید افشاس و
 بنیاد نهاد این استار فلك نثار ملک شان جو زامکان این روضه مقدسه مبارکه
 و بفعه مشرک عرش درجه امامزاده واجب العظیم والتکریم امامزاده ابوالفاسم بن
 موسی بن جعفر علیهم و علی ابانهم الالف الثبته والثناء روضه مانه ها سلسال
 دو حوض سبج طبرها موزون ان پراز لاله های رنگارنگ این پراز میوه های کوناگون
 باد در سایه درختانش کستر این پده فرش بوفلون در ضلع جنوبی اطاق در محراب
 کرمی پاره الکرسی کشیده شده است در الواح فبرستان فرپوره نادر منجی که قدیم نراز هزار
 دو بست و شصت باشد دیده نمیشود سکنه کاشیدار پنج طایفه اند طایفه عربی

طایفه نمرناش طایفه ونکرز طایفه امیرشاهی طایفه سادات اما بجز طایفه
 امیرشاهی همه غریبند اما گلستان که تقریباً نیم فرسخ از کاشپدار گذشت در طرف
 مشرق اینفره و در دره واقع است در ابتدای خاک نزدیک بره باشد در پشت فریه
 گلستان طرف کاشپدار فریه نواب در دهه واقع شده است و کوهی فیمابین نواب
 و گلستان فاصله است که اینکوه خاک فندرسک است از آبادی و از خاک نزدیک جدا ^{بند} است
 نواب شصت خانوار سکنه دارد و همه از طایفه چید و پوزی که اصلاً از جغتای ^{و نواب} سبز
 هستند میباشد اینطایفه را در زمان خاقان خلدایشان (فتحعلی شاه ^{قاجار})
 محمد زمان خان قاجار از جغتای سبز و او متفرق کرده بعضی از آنها با اینجا آمده سکنه
 گرفته اند کوهی که دره نواب را تشکیل داده موسوم به فیاداشی است گلستان ^{چید}
 از دهکده ایست که کوچ بندی شده و شب بقلعه میباشد و در دامنه کوه
 تقنی که در سمت شمال گلستان واقع شده رودخانه از دره گلستان از شمال
 بجنوب جاریست که آبادی در کنار رودخانه میباشد و رودخانه در جنوب
 آبادیست بعضی چشمه ها در حوالی گلستان که داخل همین رودخانه میشود
 طرف مغرب آبادی گلستان کوه نور و پشت که پشت و امون و اوسب چال و
 کاشپدار واقع شده در کوه تقنی کوه نور و جنکل یعنی درخت اوس و غیره
 بسیار است پشت کوه فیاداشی سلسله کوه زروانست که مرتفعترین جبال این
 ناحیه است و قلعه آتش فشانی در آن بوده که الان خاموش است پشت کوه تقنی
 سلسله کوه مرتفع زورک (زورکای) است که طرف مغرب مابل بجنوب نواب
 (فلین) (فلین) میباشد و ارتفاع اینکوه از سطح دریای مبحث از فرار بکه کلند

استوار و معین کرده هشت هزار فوت است و برخلاف کوه زوبون در تابستان برف دارد اگر چه در او آخر تابستان برف آن تمام میشود گلستان از اعمال نزدیک شصت خانوار سکن و مسجد و خجایی دارد ایش از چشمه سار از کوه بقعی میباشد دو طرف دهکده باغستان مختصری بادوسه اشپادارد از نیلاباد تا گلستان سه ساعت و ربع راه است ارتفاع گلستان از طهران تقریباً صد و بیست ذرع میباشد

از گلستان نزدیکین میروند ولی غالباً فوافل که از نیلاباد حرکت کردند در گلستان اقامت و منزل ننموده بکسر نزدیکین میآیند بهر حال از گلستان که غریب کردند خط راه در میان دزه ایست که از مغرب بطرف مشرق مایل بشمال میآید میباشد بیشتر دو طرف بسیار رودخانه ایست که در این دره جریان دارد در دو سلسله کوه جانبین راه اشجار اورس و غیره بسیار دیده میشود بعد از طی نیم فرسخ بحاذی فرتنه قلعه بن که در دامنه کوه بقعی و زورکت واقع و صد خانوار آبادی دارد میسرند ربع فرسخ از اینجا گذشتن چشمه سارهای سرچشمه رودخانه تمام میشود و بگردن صعود میکنند که موسوم بگرگاب میباشد سرگردن سطحی وسیعی است از اینجا راه بیکاره از جنوب بشمال است تا سرگردن از سرگردن که شروع بیابان آمدن می نماید راه از مغرب بمشرق میشود و نزول از گردن خالی از صعوبتی نیست سواد نزدیکین از سرگردن نمودار است از اول گردن از صعود و هبوط و سطح بالا تا آخری حجه نیم فرسخ راه است دو مپد از اسب هم که در پستی بلندی راه پیوده شد بجلگه وسیعی میسرند که تقریباً طول آن از مغرب بمشرق پنج فرسخ و عرض نیم فرسخ و گاهی کمز و بیشتر است کوههای

اطراف که اینجکه را احاطه کرده بیدرخت و خالی از سبزه است در آخر تلال و
 ابتدای جلگه در سمت دست راست آثار دو قلعه کوچک خراب هموار است
 و آنها را قلعه دستپی میگویند در همه اطراف جلگه یکدیگر بجهد دیده میشود در کوه
 طرف جنوب اینجکه که نیز در طرف جنوب نزدین و موسوم به باد داغی و کوه سینگه
 خشکی است چند خط راه نما با اینست که از فرار مذکور ترا که از این راه پیش از بیست
 دشت و الهاک آمد و شد می نموده اند کوه شمالی که مابین مشرقست موسوم به
 دانیال و اوقیه میباشد کوه مشرقی دو کوه نام دارد گردنه کله کله که از آن به
 کالپوش میروند در شمال مابین مغربست و کوه طرف مغرب جلگه کوه بود متصل
 بزوباز یعنی همان کوه و گردنه گرگابست که ذکر شد اما نزدین در قدم یعنی تقریباً
 در صد و شصت سال قبل فریخته کوچکی بوده و اعراب اسکندری در اینجا سکنه
 داشته اند پس از آن علیقلیخان ثمرناش جدا سفند با رخان نزدینی که تابع نجفقلیخان
 شادلو بوده بجهتی از بخورد مهاجرت بنزدین برگزیده و بعد ها قلعه دور این
 فریه کشیده که مشتمل بر هشت برج و قلعه محکم خشکی است که دیوار آن دو ذرع و نیم
 قطر دارد و فاصله هر برجی با برج دیگر پنجاه قدم است و محیط هر برج بیست قدم این
 قلعه فریه را وسیع کرده است و بعد ها وسیعتر شده است بواسطه قلعه دیگر که
 محمد حسنخان پسر علیقلیخان وصل بقلعه اولی ساخته است این قلعه را اوای
 پنج برج و بقلعه علیقلیخان شیب است سفند با رخان نزدینی که در پربینوات
 حکومت نزدین داشت از طرف جنوب و مشرق بر آبادی اطراف قلعه افزوده و
 باغی هم طرح و غرس اشجار کرده است جمعیت نزدین تقریباً سیصد خانوار و